

کمپوتی پر از حرف‌های دل

من که خانواده فقیری دارم و نمی‌توانم کمکی کنم، با پیدا کردن یک قوطی باز شده، آن را برابر وزن یک کمپوت از شنن پر می‌کنم و به همراه یک نامه که حرف‌های دلم است، داخل قوطی می‌گذارم و در آن را می‌چسبانم و به همراه باقی کمپوت‌ها برایتان می‌فرستم و از شما برادر رزمنده می‌خواهم تا حداقل یکبار با این قوطی آب بخورید تا من هم خوشحال شوم.» رزمندگان لبه‌های تیز قوطی را صاف می‌کنند و از آن به‌مدت سه‌ماه به‌عنوان لیوان استفاده می‌کنند. این موضوع میان سرتگرهای دیگر هم پیش می‌شود و وقتی بچه‌ارادت خالصانه مردم را نسبت به رزمندگان می‌بینند، با عزمی جزم‌تر از گذشته تلاش می‌کنند تا به پیروزی برسند.

من هم «شیرکش» هستم

مقر می‌شود. ورود بی‌موقع او با قیافه آنچنانی، توجه همه را به‌خود جلب می‌کند. بعضی هم با تحیر، نیم‌خیز می‌شوند. شیردل چشم‌غراهی به همه می‌رود و صدایش را خشن می‌کند: «من شیر دل هستم، کی بود چند لحظه پیش پشت خط بود؟» سرباز ناز‌کاندانی از آن میان بلند می‌شود و می‌آید جلو می‌ایستد: «من بودم قربان!» تو بودی جوچه؟ تو می‌خواستی شیر بکشی؟ بگو اسمت چیه تا بدم حالت رو جا بیارن؟» سرباز با خونسردی می‌گوید: «شیرکش هستم قربان... اعزامی از سوادکوه.» شیردل نگاه آرام سرباز را که می‌بیند کمی تأمل می‌کند. می‌پرسد: «یعنی واقعا فامیلی‌ات شیر کشه؟» سرباز می‌گوید: «بله قربان، رو لباسم نوشته.» هر کس که از آن اطراف رد می‌شود فکر می‌کند لابد یکی از بچه‌های بهداری تازه داماد یا پدر شده که صدای خنده و صلوات‌شان همه جا را پر کرده است.

اگر هزار سرباز مثل تو داشتم، دنیا را فتح می‌کردم

سرهنگ خشن یعنی، یک به یک از آسرا بازجویی می‌کند. یکی از افرادی که قرار است از او بازجویی کند، یک رزمنده سپاه است. سرهنگ یعنی سوآلات متعددی از او می‌پرسد، اما رزمنده سپاهی با شجاعت و بدون ترس، از دادن جواب به سؤال‌های او امتناع می‌کند. او چنان قدرت و شجاعتی از خودش نشان می‌دهد که سرهنگ یعنی پیش می‌آید و سر او را می‌پوسد و در حالی که به‌شدت تحت‌تأثیر شجاعت او قرار گرفته می‌گوید: «من اگر فقط هزار سرباز مثل تو داشتم، دنیا را فتح می‌کردم، اما متأسفم که باید دستور اعدامت را بدهم» و بعد همان ساعت او را تیر باران کرده و به شهادت می‌رسانند.

دشمن برای تسلیم آمد

پس از شروع عملیات و آغاز درگیری در یکی از مناطق عملیاتی که به درهم شکستن مواضع دشمن ختم شد، خطوط پدافندی نیروهای خودی را برای پاتک‌های احتمالی عراقی‌ها به سرعت تشکیل دادند. فرماندهی نیروها را در این عملیات شهید داود حیدری به‌عهده داشت. عملیات به‌شدت ادامه داشت، بچه‌ها هم با فعالیت چشمگیری که در گرفتن مواضع دشمن به خرج داده بودند، از فرط خستگی پشت خاک‌ریزهای پدافندی بعضی به خواب رفته بودند، و بعضی مشغول پاسداری و حفاظت

از منطقه عملیاتی شده بودند. یکی از رزمندها که بی‌سیم چی هم بود، شب را در یکی از سنگرهای پاکسازی نشده که قبلاًدست عراقی‌ها بود به‌ خواب عمیقی فرو رفت. نزدیکی‌های صبح، هنگام طلوع آفتاب، با تکان‌های شدیدی از خواب پرید. با اینکه دلش نمی‌خواست بیدار شود، چشمانش

اگر دوگاه شماره ۱۷

اردوگاه شماره ۱۷به‌خاطر حضور مرحوم ابوترابی و اسرای با سابقه اسارت بیشتر، حال و هوای دیگر داشت. صلیب سرخ که برای سرکشی می‌آمد می‌گفت: یک جمهوری اسلامی کوچکی اینجا تشکیل شده. تمام اردوگاه پر بود از حافظین قرآن و نهج‌البلاغه... یک سرگرد یعنی در اردوگاه بود که بچه‌ها به او «شمر» می‌گفتند. او در مدت سه‌ماه تحت‌تأثیر روحیات اخلاقی مرحوم ابوترابی قرار گرفت و به حدی متحول شد که حتی نماز شب هم می‌خواند. مسئولین اردوگاه که فهمیدند جای او را عوض کردند.

جراحی بدون بیهوشی

حاج احمد در یکی از عملیات‌ها مجروح می‌شود، به اصرار رزمنده‌ها به پشت خط می‌آید تا پایش را پانسمان کند. وقتی به بیمارستان می‌رسد، می‌گوید: «به هیچ وجه کسی حق ندارد بگوید این فرمانده است. بگویند این سرباز وظیفه است که مجروح شده.»
باین تأکید، قبول می‌کنند. موقع عمل که می‌رسد، دکتر بیهوشی سراغ حاج احمد می‌آید تا او را برای عمل بیهوش کند. ولی هر کاری می‌کنند، حاج احمد قبول نمی‌کند و می‌گوید: «امکان دارد اگر ما بیهوش نکنند، درحالت بیهوشی تمام مسائل نظامی را به دکتر لو بدهم و به عملیات ضربه بخورد.» وقتی قرار می‌شود پای حاج احمد متوسلین را بدون بیهوشی عمل کنند، همه نگران می‌شوند. بعد از عمل می‌فهمند که در موقع شکافتن پا، چه زجر و دردی را تحمل کرده و با تمام اینها راضی به بیهوشی نشده است.



یادآ مأمور الهی

اداره هواشناسی عراق که قبل از استفاده از سلاح‌های شیمیایی شرایط جوی و جهت باد را بررسی و مطالعه می‌کرد و نتایج مطالعات را در اختیار ارتش عراق قرار می‌داد، قبل از اقدام جدید ارتش عراق در این زمینه، دست به‌کار می‌شود و مثل دفعات‌قبل نتایج مطالعات را در اختیار ارتش عراق قرار می‌دهد. امسال آن روز در زمان استفاده مجدد از تنش عراق از سلاح‌های شیمیایی یا تغییر جهت وزش باد، همه چیز به هم می‌ریزد و گازهای سمی به سمت نیروهای عراقی می‌رود و به این وسیله، نیروهای ارتش عراق به‌دست‌خودشان کشته و مجروح می‌شوند.

هفت‌شهری

داستان

- مهر ۱۴۰۲
- دوره جدید ● شماره ۶
- ۸ صفحه